

فعالیت سیاسی دانشجویان در دهه ۱۳۲۰

مصاحبه با دکتر علی فروحی

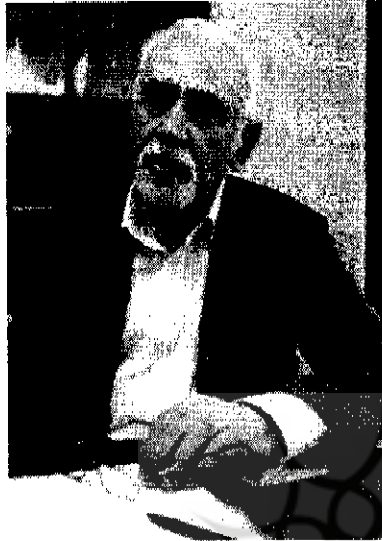
گفت وگو: مرتضی رسولی

اشاره

مروری بر فعالیتهای سیاسی دانشجویان و جنبش دانشجویی در دهه ۱۳۲۰ و همچنین نقدی بر فعالیت سیاسی سازمان دانشجویان دانشگاه تهران وابسته به حزب نوده موضوع اصلی گفت وگویی است که از دیدگاه دکتر علی فروحی یکی از دانشجویان آن دوره به شرح زیر ارائه می شود و امیدواریم مورد توجه علاقه مندان قرار گیرد.

□ با تشکر از اینکه در این مصاحبه شرکت کردید، طبق روال معمول خواهش می کنم ابتدا ضمن معرفی از مشاغل و تحصیلات خود برای ما صحبت کنید.

● به نام خدا من هم از شما تشکر می کنم که این فرصت را به بنده دادید تا بتوانم خاطرات خود یا تجربیاتی اگر دارم عرض کنم. قبل از ورود به اصل مطلب دو نکته را توجه می دهم. یکی اینکه در این مصاحبه سعی می کنم خلاف آنچه قبلاً به آن عقیده دارم عنوان نکنم. دیگر آنکه چون معمولاً در بیان خاطرات گوینده از خودش زیاد می گوید سعی می کنم تا حد ممکن از خودم صحبت نکنم در غیر این صورت مرا عفو کنید و حتماً تذکر دهید. اما در مورد سؤال شما، متولد ۱۳۰۸ در صومعه سرا هستم چهار کلاس ابتدایی را در صومعه سرا خواندم (در مدرسه ای که چهار کلاس بیشتر نداشت) این مدرسه جزو مدارس بود که در زمان حکومت جنگل به دستور شادروان میرزا کوچک خان جنگلی و به همت شادروان ابراهیم فخرایی رئیس معارف



دکتر علی فروری

جنگل تأسیس شد. در آن زمان پنج مدرسه در کسما، صومعه‌سرا، شفت، گوراب زرمخ و ماسوله درست شد. مدرسه صومعه‌سرا چون چهار کلاس بیشتر نداشت برای ادامه تحصیل به رشت آمدم و ضمن اقامت در منزل پدر بزرگم، کلاس پنجم ابتدایی را در دبستان عنصری رشت تحصیل کردم. در این فاصله با کوششی که پدرم کرد و البته دیگران هم با او شریک بودند دو کلاس پنجم و ششم ابتدایی در مدرسه

صومعه‌سرا دایر شد. بنابراین کلاس ششم ابتدایی را در صومعه‌سرا گذراندم و در امتحانات نهایی مدارس فومنات (مدارس شش کلاسه فومن و صومعه‌سرا) شاگرد اول شدم. چون زادگاهم دبیرستان نداشت دوباره به رشت رفتم و شش کلاس متوسطه را در دبیرستان شاهپور این شهر گذراندم و شاگرد اول دبیرستانهای گیلان (شامل رشت، انزلی و لاهیجان) شدم. بعد در کنکور پزشکی تهران قبول شده وارد دانشکده پزشکی شدم و از مهرماه ۱۳۲۶ تا شهریور ۱۳۳۲ دانشجوی دانشکده پزشکی بودم. در این دوران فعالیت سیاسی دانشجویان شدید شد و همزمان با نهضت ملی کردن صنعت نفت به اوج خود رسید. از مهرماه ۱۳۳۲ به عنوان رزیدنت در بخش جراحی پرفسور عدل دوران تخصصی جراحی را گذراندم. در سال ۱۳۳۶ به رشت رفتم و رئیس بهداری بیمه اجتماعی گیلان شدم. بعد از یکسال و اندی به وزارت بهداری منتقل و رئیس بخش جراحی بیمارستان پورسینای رشت شدم. در سال ۱۳۳۹ به انگلیس رفتم و در نافیلد کالج که مؤسسه علوم پایه پزشکی وابسته به کالج جراحان سلطنتی انگلستان بود تحصیل کردم و مدتی در بیمارستانهای وابسته به دانشگاه لندن مشغول به تحصیل و کار شدم. در سال ۱۳۴۳ پس از بازگشت به ایران مجدداً به رشت رفتم و مسئولیت هردو بخش جراحی بیمارستان پورسینا را به عهده گرفتم. از فروردین ۱۳۴۵ به تهران منتقل و به عنوان رئیس بخش جراحی بیمارستان

شفا یحیائیان منصوب شدم. در اواخر ۱۳۴۵ ضمن جراحی در بیمارستان مزبور، بعد از ظهرها در دانشگاه ملی آن زمان آناتومی تدریس می‌کردم. پس از مدتی رئیس بخش جراحی بیمارستان لولاگر شدم. بعد به یکی از بیمارستانهای دانشگاه تهران مأموریت پیدا کردم. ضمن اینکه در تمام این مدت در دانشگاه ملی تدریس می‌کردم. در آن زمان هنوز دانشگاه ملی، دولتی نشده بود و افرادی که در استخدام دولت بودند می‌توانستند در دانشگاه مزبور خدمات خود را ارائه دهند. بعد از زمان کوتاهی دانشیار دانشگاه ملی شدم و در مرداد ۱۳۵۷ بازنشسته شده و حقوق بازنشستگی‌ام بیش از دوازده هزار تومان بود. چون هشت ماه مرخصی طلب داشتم در این زمان که مصادف با انقلاب بود فرصتی پیدا کردم تا در امور انقلاب فعال شده و با انقلابیون هماهنگ شوم. وقتی که شادروان دکتر کاظم سامی به وزارت بهداشتی منصوب شد بدون اطلاع، مرا به کار دعوت و پستیایی به من پیشنهاد کرد که البته قبول نکردم و ترجیح دادم در دانشگاه خدمت کنم. از سال ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۸ ضمن خدمت در دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی (دانشگاه ملی سابق) مدتی ریاست بیمارستان ساسان را برعهده داشتم تا اینکه در سال ۱۳۷۰ در وضعی قرار گرفتیم که دیگر نتوانستیم به خدمت خود ادامه دهیم بنابراین از آن سال به بعد در دانشگاه علوم پزشکی ایران در بخش آناتومی فعالیت خود را دنبال کردم. مدتی برای دانشجویان پزشکی تدریس می‌کردم و چند سالی است که برای رزیدنتهای جراحی، آناتومی جراحی و همچنین برای دوره تخصصی کارشناسان ارشد و P. D. های آناتومی، درس تاریخ آناتومی تدریس می‌کنم. ضمناً مسئولیت گروه علوم پزشکی پایه دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی را هم برعهده دارم. اکنون هفته‌ای سه روز در دانشگاه علوم بهزیستی و هفته‌ای دو روز به دانشگاه علوم پزشکی ایران می‌روم.

۲۳۳

□ چه زمانی به فعالیتهای سیاسی کشیده شدید؟

● اواسط یا اواخر کلاس ده متوسطه بودم که به عضویت حزب ایران شعبه رشت در آمدم مؤسسان این حزب خیلی جوان بودند و حداکثر سنشان سی سال بود. تا وقتی که دیپلم متوسطه گرفتم عضو فعال حزب ایران در رشت بودم. بعد که به تهران منتقل شدم باز در حزب ایران فعالیت داشتم. ورودم به فعالیت سیاسی به دوره بعد از سلطنت رضاشاه مربوط می‌شود چون در زمان رضاشاه، دوره ابتدایی را می‌گذراندم و به طور دقیق همزمان با شهریور ۱۳۲۰ تحصیلات ابتدایی را پشت سر گذراندم

بنابراین از فعالیتهای سیاسی تا قبل از شهریور ۲۰ اطلاع زیادی ندارم ولی آنطور که شنیده‌ام در جریان نهضت مشروطیت محصلین مدارس متوسطه رشت گاهی به طور منظم به نفع مشروطیت تظاهرات می‌کردند. رشت از نظر فرهنگی سابقه زیادی دارد. اما در دوران رضاشاه چیزی به یاد ندارم، شاید بعضی در رشت و گیلان با گروه دکتر ارانی ارتباطاتی داشتند. البته آنطور که بعدها فهمیدم زمانی که رضاشاه در سال ۱۳۱۸ تصمیم گرفت همه دانشجویان رشته پزشکی در خدمت ارتش باشند تعدادی از دانشجویان مخالفت کردند و اعتصابی در این مورد صورت گرفت و مخالفتشان هم خیلی زود به ثمر نشست. چون تحقق این موضوع برای دستگاه هم مشکلاتی ایجاد می‌کرد.

□ به یاد دارید که مسئول حزب ایران در رشت چه کسی بود؟

● خیلی خوب یادم هست دبیر حزب ایران در رشت شخصی به نام سیداسماعیل فرجاد اهل اردبیل یا زنجان بود. او در رشت زندگی می‌کرد و کارمند اداره پست و تلگراف بود. بقیه جوانهایی بودند که حداکثر حدود سی سال بیشتر نداشتند و بومی رشت بودند.

۲۳۴

□ از فعالیتهای حزب ایران در رشت بخصوص در شرایطی که ارتش شوروی هنوز در مناطق شمالی ایران و آذربایجان حضور داشت بفرمائید.

● همان‌طور که اشاره کردید در آن زمان ارتش شوروی در شمال ایران و حزب توده هم به اتکاء ارتش شوروی خیلی قوی بود. حزب ایران در رشت خیلی فعال بود و نقش بسیار ارزشمندی در آن زمان ایفا کرد یکی از مسائلی که پیش آمده بود و تصور می‌کنم آقای ناصر نجمی در روزنامه اطلاعات نوشته باشند این بود که نظامیان فرقه دموکرات آذربایجان تا کوپورچال که نزدیک انزلی است آمده بودند و قصد داشتند رشت و گیلان را هم در حیطه قدرت خودشان بیاورند. حزب توده هم در مقابل فرقه دموکرات آذربایجان *assive* و تابع بود. مسئولین حزب ایران در رشت با فعالیت زیاد اعضای قدیمی حزب جنگل که از باقیماندههای نهضت جنگل بودند مثل مرحوم میرزا اسماعیل خان جنگلی، ابراهیم فخرایی و رحیم صفاری مدیر «روزنامه الفبا» با کنسول شوروی در رشت صحبت کردند و کنسول رشت هم با مسکو تماس گرفت و به این ترتیب مانع از ورود فرقه دموکرات به گیلان شدند. این حرکت تاریخی بسیار

ارزشمندی بود که در اثر فعالیت پرشور همین جوانهای کم سن و سال، البته با کمک مسن ترها انجام گرفت. البته باید یادآوری کنم که عموم مردم ایران بویژه مردم گیلان از حضور ارتش بیگانه در ایران ناراضی بودند اما کسانی که در این زمینه فعالیت سیاسی می‌کردند غیر از حزب ایران و باقی ماندگان نهضت جنگل مانند ابراهیم فخرایی و مظفرزاده^۱ که در دوره چهاردهم نماینده رشت شد و میرزا اسماعیل خان جنگلی که خواهرزاده میرزا کوچک‌خان بود، بازاریان رشت هم هرچند یک گروه سیاسی نبودند ولی چون با افراد سیاسی روابطی داشتند به عنوان یک ایرانی با افکار عمدتاً مذهبی بشدت با حضور بیگانگان در گیلان مخالف بوده و به سیاسیون کمک می‌کردند.

□ غیر از سیداسماعیل فرجاد لطفاً از اعضای دیگر حزب ایران در رشت و تمایلات فکری آنان در آن زمان صحبت کنید و اینکه آیا تشکیلات حزب ایران در گیلان بنا به ضرورت محلی یا منطقه‌ای پاگرفت یا آنکه با تشکیلات حزب ایران در تهران هم‌سو بود و مسئول حزب و سایرین از سوی رهبران حزب ایران در تهران تعیین می‌شدند؟

● اعضای حزب ایران در آن زمان یک عده جوانان وطن‌پرستی بودند که با حضور قوای بیگانه در ایران و به خصوص در گیلان موافق نبوده و افکار ملی داشتند. البته نه از نوع ملیهای افراطی بلکه نوعی از ملی‌گرایی که در عمق افکارشان گرایش به سوسیالیسم آرمانی قرن نوزدهم دیده می‌شد. آنان در شرایطی که ایران به اشغال قوای بیگانه درآمد دورهم جمع شدند و با ارتباطی که با حزب میهن پیدا کردند، شعبه‌ای از این حزب را در رشت ایجاد کرده و فعالیت خود را شروع کردند. همان‌طور که می‌دانید دبیر کل حزب میهن دکتر کریم سنجایی بود. زمانی که حزب میهن به بعضی از گروهها و دستجات ملی ملحق شد، حزب ایران درست شد. به این ترتیب میان نیروهای ملی گیلان با مرکز نوعی ارتباط بوجود آمد. بنابراین به نظر من اگر حزب میهن به وجود نمی‌آمد باز چنین افرادی دور هم جمع می‌شدند.

رهبران حزب ایران در تهران در مورد انتخابات حزب در گیلان دخالتی نداشتند بلکه آنان خودشان با تشکیل کمیته ایالتی، رهبر حزب را در رشت تعیین و سپس او را به تهران معرفی می‌کردند و در عین حال با تهران ارتباط مستمر داشتند. اما در مورد

۱. میر صالح مظفرزاده نماینده رشت در دوره ۱۲ مجلس شورا همان کسی است که پس از بروز پنازه‌ای اختلافات بین میرزا کوچک‌خان و کمونیستها، از سوی میرزا به همراه گیوک آلمانی (ایرانیها او را هرشنگ می‌نامیدند) مأمور شد تا با وزیر امور خارجه وقت شوروی دیدار و مذاکره کند.

اعضاء غیر از سیداسماعیل فرجاد که دبیر بود، آقای ناصرالدین موسوی از خاندان مذهبی و بسیار قدیمی رشت بود و معروف بود که پدرش بزرگترین کتابخانهٔ نسخ خطی گیلان را دارد (این مطلب را از مرحوم ابراهیم فخرایی شنیدم). این دونفر خیلی فعال بودند. در مرتبهٔ بعد باید از آقایان کرامت، دیده‌وری، اسحاق اکبر و ثابت رفتار و... یاد کنم که همگی فوت شده‌اند اما در عتفوان جوانی نمونه‌هایی از اخلاق و بزرگواری بودند و از فعالیتهای سیاسی خود هیچ چشمداشتی نداشتند و اخلاق سیاسی آنان تأثیر فوق‌العاده در من گذاشت. اجازه بدهید از سایر اشخاص چون زنده‌اند حرفی نزنم چون ممکن است بعضی را فراموش کنم و حقشان ضایع شود.

□ آیا به حزب ایران در رشت کمکهای مالی می‌شد؟

● مطلقاً از هیچ‌جا کمک مالی گرفته نمی‌شد. بودجهٔ مختصر حزب و گردش مالی آن از حق عضویت ماهیانهٔ اعضا بود، به خصوص که حزب ایران در مرکز مشکل مالی داشت. یک نشریهٔ محلی به نام «گیلان ما» داشتیم که صاحب امتیاز و مدیر آن پدر یکی از اعضای حزب بود. این روزنامه عملاً در اختیار حزب ایران قرار گرفت و اخیراً دورهٔ سوم آن در گیلان منتشر می‌شود.

۲۳۶

□ تا چه سالی در رشت بودید؟ اگر خاطراتی از آنجا دارید بیان کنید.

● بنده تا شهریور ۱۳۲۶ در رشت بودم. از مهر ۱۳۲۶ تا پایان شهریور ۱۳۳۲ دانشجوی دانشکدهٔ پزشکی دانشگاه تهران بودم. دو خاطره از رشت دارم که عرض می‌کنم. زمانی که روسها بعد از شهریور ۱۳۲۰ وارد رشت شدند یک عده از افسران تیپ رشت را دستگیر و زندانی کردند. معمول بود که روسها هفته‌ای یک بار زندانیان را با اتوبوس به حمام عمومی گلستان جنب میدان سبزه‌میدان رشت می‌آوردند. در این روز اکثر مردم عادی شهر در اطراف اتوبوس اجتماع کرده و برای افسران ایرانی ابراز احساسات می‌کردند.

خاطرهٔ دیگرم مربوط به انتخابات دورهٔ پانزدهم است. در انتخابات این دوره، قوام‌السلطنه نخست‌وزیر بود و از طریق حزب دموکرات دخالت‌های زیادی در آن کرد. به طوری که در رشت مخالفت مردم را برانگیخت. گفتمی است که حزب تودهٔ رشت انتخابات این دوره را تحریم کرد در حالی که حزب ایران و دیگر گروههای ملی، فعالانه در انتخابات شرکت کردند و در عین حال نسبت به نحوهٔ انتخابات این دوره

معترض بودند. حزب ایران و بازاریهای متدین رشت متفقاً دو نامزد برای انتخابات این دوره داشتند: یکی شیخ باقر رسولی و دیگری شیخ باقر رسا. ما که دانش آموز بودیم از دبیرستانهای مختلف به طرف میدان شهرداری به عنوان اعتراض به نحوه انتخابات این دوره حرکت کردیم. وقتی به میدان رسیدیم تقریباً تمام میدان و خیابانهای اطراف مملو از جمعیت بود. در مدخل میدان، سرهنگ غفاری که رئیس شهربانی رشت بود مقابل صف دانش آموزان ایستاد و توصیه کرد متفرق شویم اما دانش آموزان که من هم جزو آنان بودم بدون توجه به هشدارهای او به سوی بازار حرکت کردند و در مسجد کاسه‌فروشان (مسجد جامع رشت) اجتماع کردند. در این جریان هیچ یک از دانش آموزان توده‌ای شرکت نداشت. در مسجد کاسه‌فروشان یکی از معلمان فاضل که عربی درس می‌داد به نام آقای تائب سخنرانی کرد. بعد از او از من خواستند تا روی پله دوم یا سوم منبر بایستم و شعر خود را بخوانم چون از همان زمان گاهی شعر می‌گفتم. ضمناً مرا به عنوان عضو حزب ایران معرفی کردند. وقتی چند بیت از سروده خود را خواندم ناگهان چشمم به پدربزرگم افتاد. او هر چند آدم روشنی بود ولی نمی‌دانست که من عضو حزب هستم بنابراین وقتی او را دیدم نطقم کور شد اما به هر ترتیبی بود شعر را خواندم. حوالی عصر که به سوی خانه می‌رفتم نگران بودم مورد مواخذه قرار گیرم. همان‌طور که قبلاً عرض کردم در رشت با پدربزرگ و مادر بزرگم زندگی می‌کردم. به هر حال با ترس و لرز یا به خانه گذاشتم. مادر بزرگم همین که مرا دید گفت علی مگر چه کرده‌ای که حاج آقا سفارش کرده چند تا تخم مرغ آب پز کنید که پسر من آمد آنرا بخورد چون موقع صحبت صدایش گرفته بود.

□ در مورد ائتلاف میان حزب ایران و حزب دموکرات قوام‌السلطنه به هنگام انتخابات دوره پانزدهم چه اطلاعی دارید؟

● بنابر آنچه من می‌دانم در دوره قوام‌السلطنه ائتلافی بین حزب ایران و حزب توده و حزب دموکرات صورت گرفت. دو سه ماه قبل از این ائتلاف من عضو حزب ایران شده بودم و شاهد بودم که حزب ایران در رشت با حزب دموکرات قوام مبارزه فکری می‌کرد و بعضی از اعضای حزب در رشت نسبت به این ائتلاف اعتراض داشتند و حتی بعضی از اعضا مثل رحیم صفاری که مدیر روزنامه الفبا بود و شخص دیگری به نام دکتر کمال که از انزلی می‌آمد هر دو استعفا دادند. بقیه هم که استعفا ندادند تا اندازه‌ای اعتراض داشتند. مرحوم زیرک‌زاده در کتاب خاطرات خود تا حدی این

مسئله را باز کرده و اخیراً هم انتشارات شیرازه کتابی در این مورد منتشر کرده و به این موضوع پرداخته است.

□ ظاهراً عامل اصلی این ائتلاف الهیار صالح بوده است...

● بله، بعد از ائتلاف مهندس غلامعلی فریور دیگر در حزب ایران نماند. آقای الهیار صالح در جمع اعضای حزب نطقی کرد که در این کتاب اخیر که عرض کردم آمده، او می‌گوید به هر حال این اقدام اشتباهی بود که من مرتکب شدم و بهتر است مرا به عنوان مسئول این اشتباه از حزب اخراج کنید. اعضای حزب با توجه به شخصیت آقای صالح و به خصوص صداقتی که در بیان خود به خرج داده بود استعفای او را قبول نکردند. به هر حال الهیار صالح بعدها چند بار با کمال صراحت و شهامت به این اشتباه خود اعتراف کرد.

□ انتصاب فریدون کشاورز در رأس وزارت فرهنگ و چند وزیر توده‌ای دیگر چه تبعاتی در گیلان و رشت داشت؟

● در کابینه قوام چهار وزیر ائتلافی به قدرت رسیدند، سه وزیر از حزب توده و مرحوم الهیار صالح از حزب ایران. شخصی که به عنوان رئیس فرهنگ به گیلان آمد تصور می‌کنم عضو حزب توده بود.

□ اسم او را به یاد دارید؟

● خیر واقعاً یادم نیست ولی در رشت یک دبیر به عنوان رئیس دبیرستان شاهپور رشت منصوب شد که از دبیران باسواد و مطلع بود. انتصاب او به این سمت با آمدن دکتر کشاورز در وزارت فرهنگ تسریع شد. اگر دکتر کشاورز وزیر هم نبود انتصاب این معلم در سمت ریاست دبیرستان با معیارهای آن زمان طبیعی و پذیرفتنی بود.

□ زمانی که برای ادامه تحصیل به تهران آمدید موضوع واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی مطرح بود، لطفاً در این مورد صحبت کنید.

● می‌دانید که در زمان حکومت ساعد یک هیئت آمریکایی برای مذاکره در مورد واگذاری امتیاز نفت شمال به ایران آمد. آمریکاییها می‌خواستند در منطقه سهمی داشته باشند. دولت شوروی هم که سربازانش را از زمان اشغال ایران بیرون نبرده بود شرایط را برای گرفتن امتیاز نفت شمال مناسب دید. یکی از مباحثی که در نشریات

توده‌ایها در این زمان مطرح می‌شد این بود که اگر قرار است آمریکاییها از راه دور بیایند و امتیاز نفت بگیرند چرا ما این امتیاز را به همسایه شمالی ندهیم. به نظر من در این زمینه سیاست انگلستان با سیاست شوروی کاملاً هماهنگ بود زیرا انگلیسیها با شناختی که از نفوذ و اهمیت شرکتهای نفتی آمریکایی داشتند به هیچ‌وجه مایل نبودند آمریکا در ایران نفوذ و قدرت پیدا کند و ترجیح می‌دادند دولت شوروی سهمی از نفت ایران داشته باشد.

□ آن روزها بحث در مورد استیفای حقوق ایران از شرکت نفت مطرح شده بود. دانشجویان چه تلقی از این مفهوم داشتند؟

● موضوع استیفای حقوق ایران از نفت برای این مطرح شد چون وضع دولت از نظر مالی بسیار بد و به شدت گرفتار بی‌پولی بود. حقوق کارمندان از طریق تصویب بودجه یک دوازدهم در مجلس پرداخت می‌شد. در چنین شرایطی، شاه و دولت ایران تلاش می‌کردند از دولت آمریکا کمک مالی و قرضه بگیرند. آمریکاییها در جهت تأمین منافع خودشان برای این که وارد بازی شوند می‌گفتند شما به جای گرفتن وام، درصد دریافتی خود را از شرکت نفت انگلیس و ایران که خیلی کم بود بالا ببرید. همان زمان شرکت نفتی آرامکو با عربستان قرارداد نفتی ۵۰-۵۰ داشت. به نظر من این پیشنهاد که کم‌کم به طور جدی مطرح شده بود مقدمات استیفای حقوق ایران شد. چنین خواسته‌ای البته مورد موافقت انگلیسیها نبود اما آمریکا از آن حمایت کرد و دولت شوروی هم طبیعتاً چون در مورد گرفتن امتیاز نفت شمال شکست خورده بودند موافق این خواسته بودند.

□ ترکیب گروهها و احزاب ملی در این زمان چگونه بود؟

● تا جایی که من اطلاع دارم برای نخستین بار شاید در سالهای ۱۳۲۱ یا ۱۳۲۲ انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران با مشاوره آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان و دکتر سبحانی به صورت یک گروه محدود تشکیل شد و با مساعی دانشجویانی مانند حسین عالی، منصور بیگی و ابن شریفی کار خود را شروع کرد. مرامنامه آنها اصلاح جامعه، کوشش در ایجاد دوستی و اتحاد بین مسلمانان مخصوصاً جوانان روشنفکر، انتشار حقایق و معارف اسلامی و بالاخره مبارزه با خرافات بود. این گروه مذهبی تقریباً غیرسیاسی بود، چون شخص مهندس بازرگان هم در آن زمان چهره‌ای

غیرسیاسی داشت. اولین بار که من مهندس بازرگان را دیدم در حزب ایران سخنرانی می‌کرد و آن زمان به نظرم چندان اعتقادی به فعالیت سیاسی نداشت. یادم هست که موضوع سخنرانی ایشان «فحش و تعارف» بود و بیشتر به اخلاق فردی و جنبه‌های فرهنگی و تهذیب نفس توجه داشت و می‌گفت شخص باید از درون مراقب اعمال خود باشد و پلیس داخلی داشته باشد. این پلیس داخلی همان وجدان است. آن زمان به دلیل شور جوانی و نحوه تفکری که داشتم پرداختن به این نوع مسائل برای من جالب نبود. البته بعدها مشخص شد که ایشان شخص روشنی بوده، چنانکه به فعالیت سیاسی هم پرداختند و الحق تا پایان عمر پایبند به مسائل مذهبی و سیاسی خاص خود بودند. گروه بعدی که فعالیت مذهبی و سیاسی را با هم دنبال می‌کرد به رهبری محمد نخشب بود. او از توان فکری قابل توجهی برخوردار بود و با انجمن اسلامی دانشگاه همکاری داشت، فعالیت این گروه تصور می‌کنم از سال ۱۳۲۳ آغاز شد. مهندس آشتیانی هم با او بود ایشان هم از نظر مسائل تئوریک آدم شاخصی بود و مباحث اسلامی را از جنبه‌های علمی و تئوریک مطرح می‌کرد. نسل بعدی این گروه افراد برجسته‌ای مثل دکتر کاظم سامی و دکتر علی شریعتی که خدمات ارزنده‌ای کردند بودند. محمد نخشب به عنوان رهبر این گروه بعداً نهضت خدایپرستان سوسیالیست را تشکیل داد. گروه بعدی دانشجویان عضو حزب توده بودند که از نظر کمی تعدادشان از سایر گروهها بیشتر بود. رفتن دانشجویان به سوی حزب توده به دلیل شور جوانی، ناآگاهی از مسائل پشت پرده حزب، نداشتن اطلاعات کافی از سابقه مبارزات آزادیخواهی خصوصاً در زمان مشروطیت و استبداد دوران سلطنت رضاشاه بود که خلاء فکری را در جامعه ایجاد کرده بود. حرفهای تازه و شعار برابری حزب برای آنها جاذبه زیادی داشت. مارکسیسم و داروینیسیم در این زمان در همه محافل مورد بحث قرار می‌گرفت، بیشتر مسائل و بحثهای اجتماعی مطرح بود و برای جوانها و دانشجویان جاذبه و کشش داشت در حالی که مسائل مذهبی در بین دانشجویان و روشنفکران خیلی مطرح نبود و این موضوعی است که همه می‌دانند.

به هر حال در سال ۱۳۲۳ گروههای ملی کوچک با اتحاد با یکدیگر حزب ایران را تشکیل دادند و افراد برجسته‌ای مانند الهیار صالح، زیرک‌زاده، کریم سنجابی و دیگران در این حزب فعالیت کردند. در میان توده‌ایها هم وقتی که موضوع اشغال آذربایجان و امتیاز نفت شمال پیش آمد حزب توده ماهیت واقعی خود را نشان داد. به

همین جهت عده‌ای از روشنفکران
غیروابسته که از مسائل پشت پرده حزب
اطلاع پیدا کردند به رهبری خلیل ملکی از
حزب منشعب شدند. من چون از خطه
شمال بودم خیلی زودتر می‌توانستم
ارتباطات میان حزب را با دولت شوروی
حس کنم ولی این موضوع هنوز در سیاست
علنی و بارز نشده بود. زمانی که توده‌ایها زیر
اسلحه سربازان شوروی تظاهرات کردند و
مرحوم جلال آل‌احمد در خاطراتش به
خوبی آنرا عنوان کرده تعدادی از اعضای
حزب که مخالف هر نوع وابستگی حزب به
شوروی بودند شروع به مخالفت کرده و از حزب بیرون آمدند. در محیط دانشگاه
زمانی که من وارد شدم تعدادی از دانشجویان وابسته به حزب بودند اما غالب



خلیل ملکی | ۱۹۰۲-۱۹۴۰ع

۲۴۱

نسبوندند، تعداد انگشت‌شماری از
دانشجویان مانند من عضو حزب ایران یا
احزاب ملی دیگر مثل پان‌ایرانیستها
بودند. تا جایی که من اطلاع دارم به غیر
از دانشجویان توده‌ای، تشکیلات
دانشجویی در قالب سازمان در فاصله
۱۳۲۶ تا بهمن ۱۳۲۸ وجود نداشت و هر
گروهی با توجه به گرایش فکری -
سیاسی خود فعالیت می‌کرد. تعداد
دانشجویان وابسته به حزب توده نسبت
به دانشجویان ملی مذهبی بیشتر و
فعالیشان چشمگیرتر بود اما اکثریت



جلال آل‌احمد | ۱۲۸۷-۴۰م

دانشجویان بی‌طرف بودند و خود را وارد جریانات سیاسی نمی‌کردند. بعد از واقعه
۱۵ بهمن ۱۳۲۷ که حزب توده غیرقانونی اعلام شد و عده‌ای از رهبران حزب زندان

رفتند، عده‌ای دیگر از رهبران حزب مجدداً وارد صحنه شده و با بند و بست پنهانی که از پیش با سپهبد رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش وقت داشتند^۲ به گونه‌ای مرموز به فعالیت پرداختند. رزم‌آرا که به نظر بعضی در هماهنگی با سیاست انگلستان در حادثه ۱۵ بهمن تیرش به سنگ خورد و نقشه‌اش عملی نشده بود بر حسب مصلحت، حزب توده را تعطیل و رهبران آن را دستگیر کرد اما از میان برداشتن حزب و قلع و قمع کامل آنرا به صلاح خود نمی‌دانست، چون به دشمنی حزب با شاه و بندبست رهبران اصلی آن با خود اطمینان داشت بنابراین لازم می‌شمرد که حزب را به نحوی نگاه دارد و در موقع مناسب دیگری باز هم از آن به نفع خود بهره‌برداری کند. از یک سو رزم‌آرا صلاح خود را در دادن آزادی بیشتر به حزب توده و استفاده از آشوب و ناامنی وسیله آن دیده بود و از سوی دیگر حزب توده با برنامه بسیار دقیق و منظمی به سازماندهی مجدد خود پرداخت و چون بعد از غیرقانونی شدن، بدنه اصلی سازمان جوانان حزب که آسیب چندانی ندیده و محفوظ مانده بود در زمینه فعالیت دانشجویان و دانش‌آموزان اقدامات محاسبه شده و زیرکانه‌ای را آغاز نمود.

ابتدا از نارضایتی دانشجویان ساکن کوی دانشگاه (امیرآباد) استفاده کرد و دانشجویان را به تشکیل سازمان دانشجویان کوی دانشگاه تهران تشویق نمود. بدین ترتیب که در هفتم آبانماه ۱۳۲۸ در زمان ریاست دکتر سیاسی بر دانشگاه به بهانه وضع بد زندگی، دانشجویان پیاده و به صورت دستجمعی از کوی دانشگاه واقع در امیرآباد به دبیرخانه و مقر رئیس دانشگاه که در آن زمان در خیابان شاهرضا (انقلاب فعلی) بین میدان فردوسی و دروازه دولت قرار داشت رفتند و شب دوشنبه نهم آبان ۱۳۲۸ طی جلسه‌ای عمومی در رستوران کوی دانشگاه نخستین پایه سازمان کوی دانشگاه گذاشته شد.

□ فعالیت این سازمان بیشتر صنفی نبود؟

● چرا ابتدا به صورت یک سازمان صنفی بود و در اساسنامه آن هم به بهبود وضع زندگی دانشجویان کوی دانشگاه و تأمین احتیاجات آنان در محیط کوی دانشگاه تأکید شده بود. البته در اساسنامه به موارد دیگری مانند ایجاد حس همکاری بین

۲. این بند و بست در زمان ریاست ستاد سرلشکر ارفع شروع شد و رزم‌آرا با واسطه خسرو روزبه و دوستانش برای سرنگونی ارفع با یکدیگر همکاری می‌کردند.

دانشجویان و آشنا شدن آنان برای کمک به یکدیگر و همچنین دفاع از حقوق و شخصیت دانشجویان اشاره شده بود اما تصریح شده بود که این سازمان به هیچ وجه در امور سیاسی و غیر دانشجویی مداخله نخواهد داشت و در آن همه دانشجویان مقیم کوی دانشگاه با هر نحوه تفکری شرکت داشتند و از بدو تأسیس آن دانشجویان معدود وابسته به احزاب و سازمانهای ملی آن زمان نیز به تصور این که سازمانی صنفی است در آن فعال بودند. جلسات عمومی متعدد و پرشوری با شرکت هنرمندان مشهوری مانند مرحوم حسین ملک و درخشانی تشکیل می شد و باستانی پاریزی دانشجوی دانشکده ادبیات سروده های خود را در جلسات قرائت می کرد. همچنین از استادان خوشنامی مانند دکتر عبدالله معظمی دعوت می شد تا در این جلسات حضور یابند ولی بعد از مدتی این سازمان به یکی از پایگاههای اصلی عضوگیری به نفع سازمانهای وابسته به حزب توده و تبلیغ افکار و ایده های آن حزب تبدیل شد به طوری که اعضای فعال سازمان جوانان حزب توده، ساکن کوی دانشگاه زمام رهبری آن را به دست گرفتند و آن را به سویی که دلخواه حزب توده بود کشاندند. به هر حال از این سازمان حزب توده به نفع خود بهره برداری و سوءاستفاده کرد. من و تعدادی دیگر از اعضای این سازمان نمی دانستیم پشت پرده چه خبر است ولی توده ایها خیلی خوب می دانستند چه می کنند. دانشجویان توده ای به نحوی تلاش می کردند زمام امور این سازمان را در اختیار خود داشته باشند، هر چند تظاهر می کردند که وضع صنفی آن را نگه خواهند داشت در حالی که در بطن این حرکت نوعی فعالیت سیاسی وجود داشت اما دانشجویان ملی یا بیطرف وارد این جریانات نبودند. در انتخاباتی که در دانشکده ها صورت گرفت چون تنها گروه متشکل در اکثر دانشکده ها، به غیر از دانشکده حقوق، توده ایها بودند لذا همین افراد به عنوان نماینده انتخاب می شدند. در دانشکده حقوق افرادی مثل یزشکیپور، فروهر و عطارد با فعالیت شدید خود مانع از انتخابات توده ایها شدند.

۲۲۳

□ اخیراً کتابی با عنوان سازمان دانشجویان دانشگاه تهران از آقای ابوالحسن ضیاءظریفی منتشر شده که به فعالیت دانشجویان در این دوره می پردازد. تاریخ تأسیس سازمان دانشجویان دانشگاه تهران دقیقاً چه زمانی بود؟ آیا این سازمان در ادامه سازمان دانشجویان کوی دانشگاه تهران نبود؟

● تصور می کنم تاریخ تأسیس سازمان دانشجویان دانشگاه تهران در دی ماه ۱۳۲۸ بود.

این نظر شما هم کاملاً صحیح است که این سازمان ادامه همان سازمان قبلی بود که به آن اشاره کردم. اما اجازه دهید نکته‌ای را در ادامه صحبت قبلی اشاره کنم و آن اینکه در دانشکده پزشکی دو نفر نماینده دانشجویان غیر توده‌ای بودند که لازم است حتماً نام آنان را ببرم چون کار جالبی کردند. یکی یوسف جلالی و دیگری هوشنگ سعادت که هر دو دانشجوی سال دوم پزشکی بودند و به نمایندگی سال دومها در دانشکده پزشکی انتخاب شدند اولین کسانی بودند که به سازمان دانشجویان کوی دانشگاه اعتراض کردند و گفتند این سازمان صنفی نیست و خط سیاسی را دنبال می‌کند و به حزب توده وابسته شده است. خوب یادم هست که قرار شد توده‌ایها این دو دانشجو را در روز جمعه‌ای در ساختمان دانشسرای عالی به شکل غیر علنی محاکمه کنند. وقتی که این موضوع را به ما اطلاع دادند به همراه عده‌ای دیگر که شاپور رواسانی هم جزو آنان بود به عنوان اعتراض آنجا رفتیم و خیلی شدید اعتراض کردیم و گفتیم محاکمه باید علنی باشد، چون می‌دانستیم اگر محاکمه علنی باشد قضایا برای دانشجویان بخصوص بیطرف روشن می‌شود. برخورد ما با این موضوع آن قدر فعالانه بود که سازمان از این محاکمه صرف‌نظر کرد.

پس از سقوط دولت ساعد، در اواخر زمستان ۱۳۲۸ و بهار ۱۳۲۹ فضای سیاسی کشور در التهاب فوق‌العاده‌ای فرورفت. در زمان حکومت علی منصور و همزمان با رشد و شکوفایی جبهه ملی، اغتشاشات دامنه‌داری در کشور پا گرفت که یکی از آنها حادثه اعتصاب دانشجویان دانشکده پزشکی دانشگاه تهران در اردیبهشت ۱۳۲۹ بود. وقتی در دانشکده پزشکی اعلام اعتصاب شد آن روز هیچ‌کس نفهمید علت چه بود و دانشجویان سالهای پایین‌تر در برابر چنین تصمیم غیرمترقبه‌ای بهت‌زده مانده بودند. دو روز بعد اعلامیه‌ای در این مورد منتشر شد و دانشجویان سال پنجم دانشکده مطالبی را در بیانیه خود توضیح دادند. درخواست این دانشجویان آن بود که برخلاف سالهای قبل که عده‌ای از آنها پس از گذراندن امتحان انترنی در سال ششم به عنوان انترن (کارورز) در بیمارستانهای وابسته به دانشکده پزشکی تعیین می‌شدند و بقیه به دلیل کمبود جا نمی‌توانستند این دوره تعلیماتی را بگذرانند، دانشجویان اخیر نیز بتوانند از بیمارستانهای وزارت بهداشتی استفاده کنند و به عبارتی همگی دانشجویان سال ششم دوره انترنی را بگذرانند.

به زودی کمیته اعتصاب با انتخاب دو نفر نماینده از هر کلاس دانشکده پزشکی

تشکیل شد. اما به دلیل ناآگاهی اکثریت دانشجویان، انتخاب‌شدگان عمدتاً از فعالان سازمان جوانان حزب توده بودند. هر روز صبح و عصر آمفی‌تئاتر دانشکده پزشکی ناظر شورانگیزترین احساسات جوانان دانشجوی بود که حقوق به اصطلاح صنفی خود و استفاده از بیمارستانهای وزارت بهداشتی را پس از تجهیز مطالبه می‌کردند. ملاقاتهای پی‌درپی با شخصیتها، نمایندگان مجلس، اساتید، رئیس دانشکده دکتر جهانشاه صالح و نخست‌وزیر آغاز شد و تظاهرات پی‌درپی در خیابانهای تهران انجام گرفت. احساسات جوانان در راه پیروزی اعتصاب کم‌سابقه بود و دانشجویان، هنر و لیاقت خود را در این راه بروز می‌دادند و سرانجام موافقت‌نامه‌ای تنظیم شد که به موجب آن دانشجویانی که در امتحان انترنی پذیرفته نمی‌شوند در بیمارستانهای وزارت بهداشتی اترن باشند، بخشنامه‌ای از وزارت بهداشتی به رؤسای بخشها صادر شود و آنان را موظف به آموزش دانشجویان کنند، مجلس شورای ملی به منظور تکمیل کادر دانشکده پزشکی اقلام بودجه‌ای پیش‌بینی کند و بالاخره اینکه امتحانات دانشجویان به مدت روزهای اعتصاب عقب بیفتد. هرچند این موافقت‌نامه از سوی دانشکده آگهی شد ولی دستهای مرموز نقشه وسیعی طرح کرده بودند که می‌بایست به مورد اجرا گذاشته شود و تشنج ادامه یابد. ناگهان بعضی از اعضای کمیته اعتصاب که همان عوامل حزب توده و عناصر مرتبط با دکتر جهانشاه صالح بودند بهانه‌هایی از قبیل بی‌نظمی بیمارستانهای وزارت بهداشتی و عدم تضمین بودجه را پیش کشیدند و شروع به مخالفت با این موافقت‌نامه کردند. مسئولان دانشکده هم بلافاصله قول خود را پس گرفتند و یکی از آنان متن موافقت‌نامه را از پشت شیشه آگهی‌کند و پاره کرد. به این ترتیب تشنج شروع شد و دکتر جهانشاه صالح هم نقش خود را در تحریک بیشتر دانشجویان به خوبی ایفا کرد و به قولی هفت تیر روی میز اتاق گذاشت و با اخراج یازده نفر از کارگردانان مرحله دوم اعتصاب بهانه خوبی به دست آشوب‌طلبان داد. همزمان با این وقایع، تعدادی از کارمندان هم برای اضافه حقوق اعتصاب کردند و سروصدای کارگران یکی دو کارخانه هم بلند شد. به این ترتیب در همه جا ناآرامی و تشنج و ضمناً حالت انتظار به وجود آمد. این جریانات عده کمی از دانشجویان را متوجه وجود نقشه‌هایی ساخت و تعدادی از دانشجویان سال پنجم از کمیته اعتصاب انشعبا کردند و زمزمه مخالفت عده زیادتری در بین دانشجویان سالهای پایین‌تر با اعضای کمیته اعتصاب خودنمایی کرد.

بعد از مدت کوتاهی به مجرد اینکه نخست وزیر رزم‌آرا مسلم شدند تنها اعتصاب در دانشکده پزشکی پایان گرفت بلکه هر جا سروصدایی بود خاموش شد. به نظر من خصوصاً از مرحله دوم اعتصاب به بعد، دکتر جهان‌شاه صالح به امید احراز سمت وزارت بهداری همکاری تنگاتنگی با رزم‌آرا داشت و در شعله‌ور شدن آتش اعتصاب نقش بسزایی ایفا کرد. چون به محض تشکیل دولت رزم‌آرا به عنوان وزیر بهداری تعیین شد و همان روز با درخواست دانشجویان موافقت کرد و اعتصاب پایان یافت.

□ جنابعالی در آن زمان جزو کدام گروه از دانشجویان بودید و نسبت به اعتصاب دانشجویان چه نظری داشتید؟

● متأسفانه باید بگویم به دلیل شور جوانی و ناآگاهی از وقایع پشت پرده من جزو موافقان اعتصاب بودم. از یازده نفر که تشبیه انضباطی شده بودند، چهار یا پنج نفر اخراج دائم و پنج یا شش نفر یکسال از دادن امتحان محروم شدند. بنده هم به عنوان «شاعر اعتصاب» از گذراندن امتحان در خرداد ماه آن سال محروم شدم. حتی در تأیید اعتصاب، طنزگونه شعری سرودم با مطلع:

پیرزنانی که کنون مرده‌اند / در قصص اینگونه بیاورده‌اند
و آنگاه در ریشه‌یابی کلمه «اعتصاب» چنین گفته بودم:

صحبت مستقبل و ماضی شدی / شیخ در این مرحله قاضی شدی
عرض نمودی که شنیدم حقیر / این سان در محضر استاد پیر
کو بشنید مست از استاد خرویش / او بشنیدست از استاد پیش
صرفش اینگونه بود در کتاب / اعتصب یعنی اعتصاب (الخ)
و در مورد دکتر جهان‌شاه صالح به طنز این چنین گفته بودم.

«ای چارده ساله قره‌العین» / ای آنکه زنی به عین، عینک
برخیز ز جای خود نظر کن / این فاصله بینا و بینک (الخ)

به هر حال امروز من اعتراف می‌کنم که آن روزها خیلی خام بودیم و با مسایل احساساتی برخورد می‌کردیم. حتی چند بار با نماینده‌های جبهه ملی ملاقات کردیم. آنان می‌گفتند که موضوع نفت مطرح است و بهتر است مملکت آرام باشد، ما اصلاً متوجه این مسائل نبودیم. به تدریج و مدتی پس از تأسیس سازمان دانشجویان دانشگاه تهران، گرایش سیاسی رهبران این سازمان روشن شد.



در حضور چهره آشنای تاریخ ادب ایران نیما یوشیج و ش. آگیم و جلال آل احمد با پرویز داریوش، داریوش ایرانی، عزت‌الله شهیدی، دکتر محمود عسکرت، دکتر فروسی، بنی صدر، مهندس موحدی، احمد انصاری، دکتر خیر و زاده، دکتر پشیدان، اسمعیل زاده، کاشانی، دکتر امیری، منوچهر حقیقی، زارع، توکلی، درگامی، گلشنی، زمانی در سال ۱۳۳۱



مهندس احمد زیرک‌زاده هنگام توزیع جوایز به نفرت برتر یک مسابقه | ۱۳۲۲-۱۳۲۴ط

□ همکاری شما با حزب ایران تا چه زمانی ادامه یافت؟

● عرض کنم بنده در اواخر سال ۱۳۲۸ یا در اوایل ۱۳۲۹ از حزب ایران استعفا کردم به دلیل آنکه فعالیت حزب را با توجه به شور جوانی که داشتیم کند و آهسته می‌دیدم. شرحش در اینجا لزومی ندارد فقط باید عرض کنم که در یکی از جلسات حوزه دانشجویان در حزب ایران من به روشهای حزب ایراد داشتم و مطالب خود را به مهندس احمد زیرک‌زاده که چهره شاخصی در حزب ایران بود گفتم. ایشان هم توضیحاتی دادند که نتوانست مرا مجاب کند و دوباره اعتراضم را تکرار کردم. مهندس زیرک‌زاده گفت اگر روش ما را می‌پسندید در حزب بمانید در غیر این صورت استعفا دهید، من هم بلافاصله استعفای خود را روی کاغذ نوشتم و از حوزه خارج شدم. دوستان هم حوزه‌ای که اکثراً همشهری من بودند خیلی اصرار کردند که استعفایم را پس بگیرم ولی من قبول نکردم چون به نظرم این یک اختلاف نظر اساسی بود. البته این استعفا به هیچ وجه از ارادتم به شخص مهندس احمد زیرک‌زاده کم نکرد

و همیشه نسبت به ایشان ارادت داشته‌ام. ایشان به اعتقاد بنده یکی از روشنفکران برجسته ایران بودند و در این اواخر که از آمریکا به ایران مراجعت کرده بودند، به همراه دوستان قدیمی ماهی یک بار خدمت ایشان می‌رسیدیم. نکته مهم در مورد ایشان این است که در خاطراتشان چند بار به انتقاد از خود پرداخته و خاطرات او یکی از خاطرات ارزشمند و خواندنی است.



مهندس غلامحسین زبیرگزاده | ۴۲۱۷-۴۷ ع

□ جنابعالی در مورد کتاب دکتر ضیاء ظریفی چه نظری دارید؟

● عرض کنم من ایشان را حدود ۵۰ سال است می‌شناسم و ارتباط میان ما هم دوستانه است. ایشان دو سه سال قبل از اینکه این کتاب را بنویسند چند بار تلفن کردند و گفتند تو که در جریانات دانشجویی فعال بودی بیا و با همدیگر در مورد فعالیت دانشجویان این کتاب را بنویسیم. به ایشان گفتم مگر یادت رفته که ما از ابتدا چقدر با هم اختلاف نظر داشتیم و بحث می‌کردیم. من تصور می‌کنم دوباره اختلافات گذشته عنوان می‌شود. بنابراین، ما نمی‌توانیم یک کتاب مشترک با هم بنویسیم. تو خودت کتاب را بنویس و من هم اگر فرصت پیدا کردم می‌نویسم که حالا دارم مسائل را عرض می‌کنم. اختلاف میان ما این بود که من ملی بودم و ایشان گرایش‌های چپی وابسته داشت و در این مورد بارها با هم بحث می‌کردیم. در آن سالها یادم هست که من و دکتر ظریفی با هم بحثهای دو نفره زیادی داشتیم. در رستوران کوی دانشگاه هر کدام در یک طرف میز می‌ایستادیم و به بحث می‌پرداختیم، دانشجویان دیگر هم در اطراف به سخنان ما گوش می‌دادند. با هم قرار می‌گذاشتیم روزهای تعطیل و جمعه ساعت ۱۰ صبح مقابل دانشگاه باشیم و تا ساعت ۱۲ در آنجا به بحث می‌پرداختیم.



از چپ به راست: ناصرالدین موسوی، محمد مقدوری، تویسرکانی، منوچهر زیرک‌زاده، زیرک‌زاده، علی فروچی، مهندس احمد زیرک‌زاده، غلامحسین زیرک‌زاده، محمد هدی، قوامی

۲۵۰

دانشجویان هم اطراف ما را می‌گرفتند. بعد در رستوران کوی دانشگاه و تا ساعت ۳ بعد از ظهر بحثها را ادامه می‌دادیم. باید بگویم که دوستی میان من و ایشان جای خودش اما گفتن حقایق منافع مردم هم جای خود.

آقای دکتر ضیاء ظریفی در کتاب خودش به تظاهرات دانشجویان در ۱۴ بهمن ۱۳۲۷ اشاره می‌کند که لازم است در این مورد توضیح دهم. بنده عکسی مربوط به همین تظاهرات دارم و به شما نشان می‌دهم که در آن سیاوش کسرای و تعدادی از توده‌ایها به همراه پان‌ایرانیستها مانند پزشکپور و فروهر و ناصرالدین موسوی و افراد دیگری مانند کریم پورشیرازی در آن شرکت داشتند. آقای ضیاء ظریفی به نقل از بابک امیرخسروی انجام این تظاهرات را به ابتکار حزب توده و سایر گروههای سیاسی از جمله داریوش فروهر عنوان می‌کند.

در این مورد لازم است توضیح دهم که این تظاهرات به دنبال نطق شدیداللحنی



۲۵۱

از چپ به راست: ۴، ۴، علی فروچی، رهبری، ۵، حسن فرشید، ابوالحسن ظریفی، فریدون امیرابراهیمی، معینی

بود که عباس اسکندری علیه تقی زاده در مجلس کرده بود. دانشجویان دانشکده‌ها متعاقب این سخنرانی تصمیم گرفتند تظاهرات عظیمی در مورد نفت برپا کنند. در اینکه در این تظاهرات توده‌ایها حضور و نقش داشتند شکی نیست. اما آنان در این قضیه ابتدا فعال نبودند برای اینکه می‌دانستند عباس اسکندری در خط قوام‌السلطنه است اما وقتی که پان‌ایرانیستها و اعضای حزب ایران با ابتکار خود این تظاهرات دامنه‌دار راراه انداختند، توده‌ایها هم خود را وارد کردند و علاوه بر مطرح کردن الغای امتیاز نفت جنوب خواستار تعطیل بانک شاهی شدند. سازمان دانشجویان دانشگاه تهران قبل از این راجع به الغای امتیاز نفت جنوب در ۲۲ آذر ۱۳۲۹ مقابل باشگاه دانشگاه میتینگی راه انداخت و از این زمان به این موضوع پرداخت در حالی که موضوع ملی کردن نفت از ۱۵ آبان ۱۳۲۹ مطرح شده بود.

□ آقای دکتر مصدق موضوع ملی کردن نفت را به دکتر فاطمی نسبت می‌دهند و در جایی نوشته‌اند که او اولین کسی است که این مطلب را مطرح کرد....



عکس دسته جمعی با خلیل ملکی، و فرزندش خلیل ملکی، محمود عنایت، عزت الله شهیدی، مراد علی زهری، منوچهر حقیقی

● بله، ولی ایشان به نظر من خواسته اند نقش مرحوم فاطمی را در جریان نهضت برجسته کنند. به نظر من مهندس حسینی نخستین بار این موضوع را به طور علنی در روزنامه باختر امروز نوشت. ایشان در این مورد مطالبی را شخصاً به من گفته است که من یادداشت کرده ام. در خاطرات مرحوم جلال آل احمد هم آمده که مرحوم خلیل ملکی مقاله ای در مورد نفت نوشت و در آن، بعد از پرداختن به ملی شدن نفت در مکزیک نوشته بود که در این شرایط بهترین کار، ملی کردن صنعت نفت ایران است. این مربوط به زمانی است که ملکی هنوز با بقایی همکاری نزدیک خود را در روزنامه شاهد شروع نکرده بود ولی جلال آل احمد در شاهد بود. ملکی مقالات خود را از طریق جلال به روزنامه شاهد می داد. این مقاله گویا حدود یک هفته روی میز دکتر بقایی مانده بود، چون بقایی گفته بود مسائل و مقالات مهم را خودم شخصاً باید ببینم و ظاهراً این مقاله را ندیده یا نخوانده بود. این مطلب مکی زودتر از ۱۵ آبان بوده است. به هر حال هر کسی که این موضوع را عنوان کرده در مسیر منافع ملت ایران عنوان کرده است.



۲۵۳

تظاهرات دانشجویان دانشگاه تهران در ۱۲ بهمن ۱۳۲۷: نفر راست حامل شعار: علی فروغی

نکته دیگری که آقای دکتر ضیاء ظریفی در کتاب خود آورده‌اند و من باید توضیحی بدهم موضوع میتینگ ۲۲ آذر ۱۳۲۹ است. در این میتینگ همان‌گونه که ایشان بدان اشاره کرده‌اند در قطعنامه‌ای که قرائت شد موضوع الغاء بدون قید و شرط امتیاز نفت جنوب مطرح شد. دکتر ضیاء ظریفی با اشاره به این میتینگ نوشته است: «میتینگ با آرامش بی‌نظیری به پایان رسید و حتی کوچک‌ترین صدای مخالفی که معمول چنین میتینگهایی است برنخاست. عده زیادی از دانشجویان جبهه ملی از جمله مرحوم



تظاهرات پنجشنبه ۲۷ فروردین ۱۳۳۲ برای «تصویب طرح هشت نفری»؛ ردیف ۱ از چپ به راست: ایرج زندی، یوسف جلالی، علی فروحی، محبوبی، ردیف ۲ از چپ به راست: خردبیر، ذات‌الله اولادی، ؟

توکل امیرابراهیمی درست در جلو جایگاه سخنرانی ناظر بود.^۳ در حالی که این موضوع به هیچ‌وجه حقیقت ندارد. چون خودم در این میتینگ حضور داشتم و شاهد زیادی هم دارم. میتینگ به آرامش برگزار نشد، مرحوم توکل امیرابراهیمی در جلو نبود بلکه در صفهای میانی جمعیت بود. او در برابر شعارهای دانشجویان وابسته به حزب توده همین که شعار داد: «نفقت باید در سراسر ایران ملی شود»، عده‌ای از دانشجویان طرفدار حزب توده بر سرش ریختند و کتک مفصلی به او زدند. یعنی ایشان ناظر بود، اما متعرض بود و کتک هم خورد. بعد عده‌ای از ما جمع شدیم و از جمعیت بیرون آمدیم و یک تظاهراتی کردیم که در روزنامه‌های مختلف هم منعکس شد.

□ در برابر تحریکات سازمان دانشجویان دانشگاه تهران آیا شما و همفکرانتان به فکر ایجاد

۳. بنگرید به: ابوالحسن ضیاء ظریفی، سازمان دانشجویان دانشگاه تهران، نگاهی دیگر به پیشینه مبارزات دانشجویی در ایران (۱۳۳۲-۱۳۲۰ شمسی)، نشر شیرازه، ۱۳۷۸، صص ۱۰۷-۱۰۶.

تشکلی جدید نیفتادید؟

● چرا، چون سازمان دانشجویان آلت دست حزب توده بود، چند نفر از دانشجویان طرفدار جبهه ملی و سازمانها و احزاب ملی آن زمان به لحاظ وظیفه و تعهدی که احساس می‌کردند به فکر تشکل افتادند و از طرفی چون در آن زمان دفتر روزنامه شاهد واقع در چاپخانه موسوی، خیابان ناصرخسرو، کوچه خدابنده‌لویها به صورت یکی از مراکز فعال تجمع گروهی از میهن‌دوستان آزادیخواه و هواخواهان جبهه ملی و آیت‌الله کاشانی در آمده بود و دکتر بقایی بعد از موفقیت‌هایی که در تشکیل «سازمان نظارت بر آزادی انتخابات» در زمان انتخابات دوره شانزدهم مجلس شورای ملی و پس از آن در تأسیس «سازمان مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت» به دست آورده بود به صورت یکی از رهبرانی که قدرت سازماندهی داشت تجلی کرده بود، به سراغ دکتر بقایی رفتیم. در یکی از شبهای سرد دی ماه ۱۳۲۹ تعداد ۱۹ نفر از دانشجویان فعال طرفدار جبهه ملی در دفتر روزنامه شاهد حاضر شدیم و از دکتر بقایی خواستیم که ما را به صورت سازمان جوانان وابسته به جبهه ملی تشکل دهد. آن زمان دکتر بقایی بعد از دکتر مصدق شاخص‌ترین چهره ملی ایران بود و محبوبیت داشت. از نقطه نظر مالی آلوده نبود اما فوق‌العاده جاه طلب بود. در جلسه هفته بعد تعداد این افراد به نه نفر معتقد و مصمم تقلیل یافت و من مأمور شدم تا اسامی آنان و دیگر افرادی را که بعداً به این جمع می‌پیوندند، در دفتری ثبت کنم. دکتر بقایی نیز یکی از یاران خود به نام دکتر عیسی سپهبدی استاد دانشکده ادبیات را به عنوان مسئول این گروه تعیین کرد. در جلسات بعدی تصمیم گرفته شد که این گروه به نام «سازمان دانشجویان و جوانان مبارز» نامیده شود و پرورشور کوچکی هم با عنوان اساسنامه موقت سازمان دانشجویان و جوانان مبارز در ۹ صفحه به تاریخ دوشنبه ۱۶ بهمن ۱۳۲۹ تهیه و منتشر کردیم. به تدریج فعالیت این جمع برای یارگیری در دانشکده‌ها و دبیرستانها شروع شد و در مدت کوتاهی توانستیم تعداد زیادی از دانشجویان و دانش‌آموزان را به سوی خود جلب کنیم. بالاخره در ۲۲ بهمن ۱۳۲۹ نخستین جلسه عمومی «سازمان دانشجویان و جوانان مبارز» تشکیل شد و روزنامه جنب و جوش به مدیریت دکتر سپهبدی به عنوان ارگان این سازمان تعیین شد و اولین شماره آن در ۲۴ فروردین ۱۳۳۰ منتشر گردید. در جلسه عمومی از میان حاضران، شش نفر به عنوان اولین هیئت دبیران سازمان تعیین شدند.



هیئت دبیران سازمان جوانان حزب زحمتکشان: از سمت راست به چپ: دکتر یوسف جلالی، مرتضی مظفری، دکتر امیرقلی، مهندس ایرج زندی (مهندس لبوفروش)، دکتر علی فروحی، دکتر مسعود حجازی

- الف. یوسف جلالی به عنوان دبیر انتشارات، امیرقلی دبیر تعلیمات و علی فروحی دبیر تبلیغات (دانشجویان دانشکده پزشکی)
- ب. ایرج زندی معروف به مهندس لبوفروش دبیر تشکیلات (دانشجوی دانشکده فنی)
- ج. مسعود حجازی (دانشجوی دانشکده حقوق) مسئولیت ایشان را یادم نیست.
- د. و از بین دانش‌آموزان مرتضی مظفری دانش‌آموز دبیرستان دارالفنون به عنوان دبیر امور مالی.

مقارن همین ایام یکی از شبها، جوانی لاغر اندام و سیه چرده با کیف سیاه که همیشه همراهش بود در یکی از جلسات هیئت دبیران حاضر شد و بعداً به طور مرتب در جلسات ما آمد و با اطلاعات و دانش و تحلیلهای آگاهانه و احاطه‌ای که به مسائل سیاسی داشت توجه ما را به سوی خود جلب کرد. او دکتر محمدعلی خنجی یکی از انشعابیون حزب توده بود که پس از انشعاب برای تحصیل به فرانسه رفته و در پاریس دکترای حقوق گرفته بود و آن زمان به تازگی به ایران آمده بود. تصور می‌کنم از طرف خلیل ملکی و تحت نظر ایشان و با توافق احتمالی دکتر بقایی برای سازماندهی جوانان مأموریت داشت. البته مرحوم ملکی خودش سلسله مقالاتی را تحت عنوان برخورد عقاید و آراء با امضای دانشجوی علوم اجتماعی از اواسط بهمن ۱۳۲۹ در روزنامه شاهد می‌نوشت که در بین جوانان و روشنفکران انعکاس فوق‌العاده داشت. نوشتن این مقالات تا اوایل اردیبهشت ۱۳۳۰ به صورت مسلسل در روزنامه شاهد ادامه داشت و بعداً به صورت کتابی تحت عنوان حزب توده چه می‌گفت و چه می‌کرد؟ جبهه ملی چه کرده و چه باید بکند منتشر شد. این سلسله مقالات از مستدل‌ترین نوشته‌هایی است که در مسائل اجتماعی ایران تا آن زمان به رشته تحریر درآمده بود و در شکل‌گیری نحوه تفکر اعضای سازمان دانشجویان و جوانان مبارز و طرفداران آن تأثیر فوق‌العاده و انکارناپذیری داشت. از این پس خیل انبوهی از دانشجویان و دانش‌آموزان به عضویت «سازمان دانشجویان و جوانان مبارز» درآمدند. کم‌کم مرحوم ملکی و سایر انشعابیون همراه و همفکر او در محل روزنامه شاهد و ساختمان خیابان اکباتان آفتابی شدند و سرانجام با مذاکراتی که با دکتر بقایی و دوستانش داشتند حزب زحمتکشان ملت ایران تأسیس شد. البته انتخاب نام حزب به پیشنهاد ملکی بود.

از انشعابیون مشهوری که فعالانه در حزب زحمتکشان شرکت داشتند به غیر از خلیل ملکی، جلال آل‌احمد، مهندس قندهاریان، محمدعلی خنجی، حسین ملک، ضیاء مجدی، خبره زاده، عباس دیوشلی و مهندس زنجانی بودند. ضمناً هوشنگ ساعدلو، شمس آل‌احمد و نادر نادریور و تعدادی دیگر نیز در رده دوم فعالیت داشتند. زمانی بعد علی‌اصغر حاج سیدجوادی که تحصیلات خود را در اروپا تمام کرده بود به این جمع پیوست. شاعر معروف فریدون توللی هم که از مشاهیر انشعابیون حزب توده بود روابط تنگاتنگی با این گروه پیدا کرد و بعدها به ابتکار خلیل

ملکی و جلال آل‌احمد و نادرپور بزرگداشتی از او در تالار فرهنگ به عمل آمد. هنوز دکتر بقایی رهبر حزب بود که اولین کنفرانس ایالتی حزب زحمتکشان تشکیل شد و قرار شد برای هیئت دبیران سازمان دانشجویان و جوانان مبارز انتخابات تجدید شود و انتخابات در ۲۵ اسفند ۱۳۳۰ انجام شد. من چون امتحان انترنی را در پیش داشتم و امتحان مشکلی هم بود می‌بایست درس می‌خواندم لذا کاندیدا نشدم. همان‌طور که قبلاً عرض کردم تعداد اعضای دبیران شش نفر بود که این بار به غیر از من همه افراد قبلی انتخاب شدند، چهار نفر هم به اینها اضافه شد و هیئت دبیران ۹ نفر شدند. شمس آل‌احمد به عنوان دبیر تبلیغات، پیرشفیعی (دانشجوی دانشکده فنی)، دکتر قدسی و مهندس وفایی هم به هیئت دبیران اضافه شدند. آقایان سیف‌الله بنی‌صدر، عباس روحانی و سید رضی علائقند هم به عنوان مشاوران هیئت دبیران انتخاب شدند.

به هر حال لازم است تأکید کنم که خلیل ملکی و دوستانش سازمان دانشجویان و جوانان مبارز را چنان مجهز کردند که در مدت یک سال طرفداران این سازمان و طرفداران دکتر مصدق از نظر کمی بیشتر از طرفداران حزب توده در دانشگاه شدند.

□ اما همکاری این افراد با دکتر بقایی در حزب زحمتکشان مدت زیادی طول نکشید. در مورد

اختلاف ملکی با بقایی چه نظری دارید؟

● بله، در آن زمان خلیل ملکی و دوستانش چون تصور می‌کردند که شهرت دکتر بقایی و محبوبیتش می‌تواند به اهداف نهضت ملی ایران کمک کند به سراغ او رفتند اما روش ملکی با بقایی کاملاً با هم مختلف بود. خلیل ملکی به هیچ‌وجه اهل سیاست به تعبیری که رایج بود نبود. او دنبال وکالت یا وزارت نبود و نمی‌خواست پست دولتی داشته باشد، دبیری ساده و متفکری اجتماعی بود. تمام فعالیت او در حزب معطوف بود به نوشتن مقاله و اداره حوزه‌های حزب به منظور تربیت نسل جوان کشور. در حالی که بقایی کاملاً سیاست‌پیشه بود و قدرت سیاسی را دنبال می‌کرد. بقایی هر روز عصر به حزب می‌آمد و در اتاق خود پیپ چاق می‌کرد، کاری به امور تشکیلاتی حزب نداشت و هیچ‌وقت در جلسات حوزه‌ها شرکت نمی‌کرد. گاهی مقالاتی می‌نوشت که در روزنامه شاهد چاپ می‌شد و بیشتر مایل بود سخنرانی کند، دنبال آن بود که اعضای حزب آلت دستش باشند، کسانی که به دکتر بقایی وفادار ماندند بیشتر نوجه او بودند حتی دکتر عیسی سبهیدی استاد دانشکده ادبیات، در این ردیف بود.



۲۵۹

تظاهرات دانشجویان دانشگاه تهران روز ۳۱ تیر ۱۳۳۱: ردیف ۱. علی اکبر مؤمنی، ردیف ۲. نصیری، علی فروچی با سر باند پیچی شده (زخمی در ۳۰ تیر ۱۳۳۱)

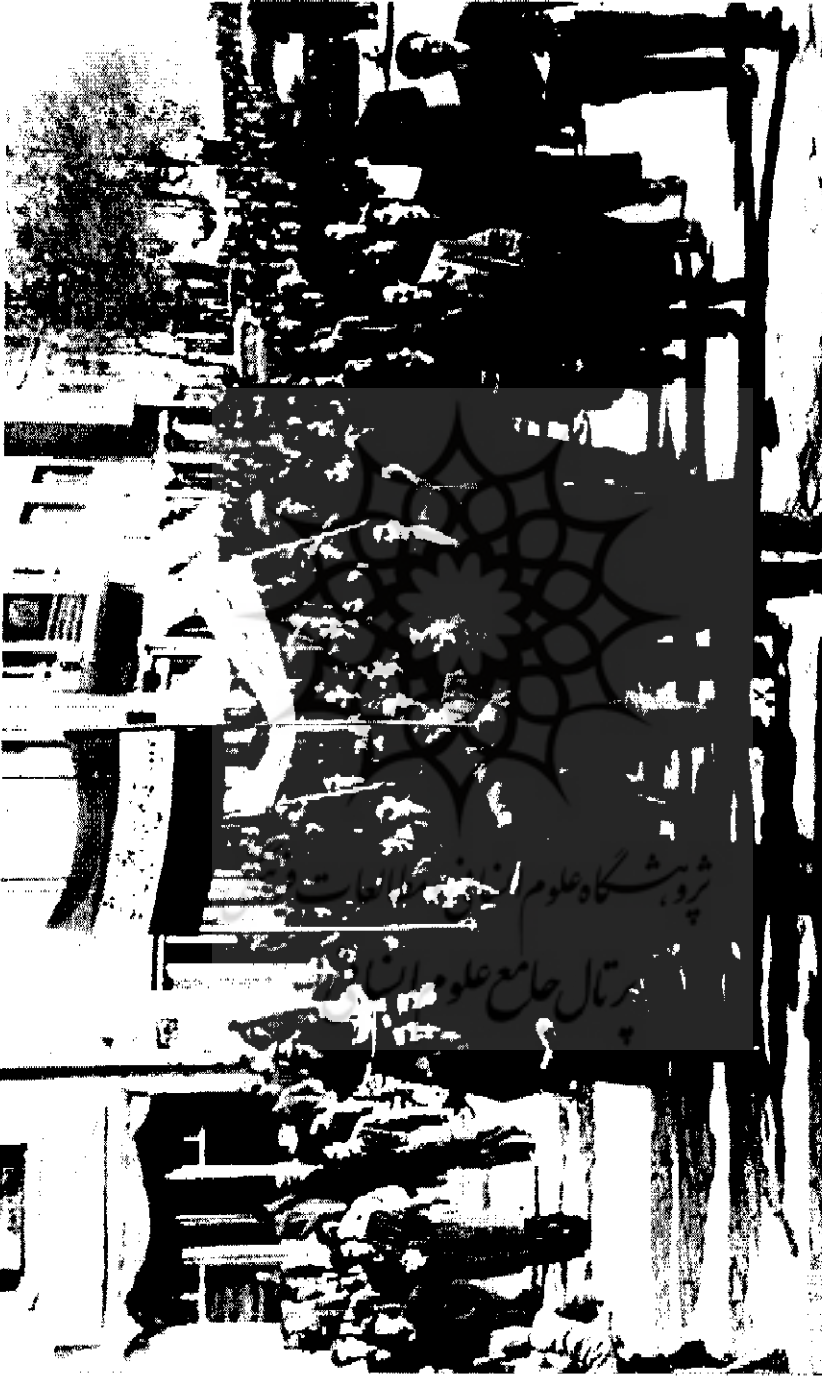
تا جایی که من می‌دانم موضوع فرستادن دکتر سپهبدی در فاصله ۲۵ تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به نزد قوام السلطنه از سوی دکتر بقایی، بحثها و اختلافهایی را در درون حزب

ایجاد کرد. آن زمان ما خوب نمی‌دانستیم که از زمان انتخابات مجلس پانزدهم میان او و مکی و حایری‌زاده که نماینده مجلس شدند با قوام‌السلطنه روابطی وجود دارد. زمانی که اینها با نهضت ملی همگام شدند امثال من هم که جوان و احساساتی بودیم بدون توجه به این سوابق دنبال بقایی را گرفتیم. در حالی که بعداً فهمیدم بقایی از نوع افرادی بود که از هر فرصتی برای اهداف خود استفاده می‌کرد.

□ اگر این نحوه استدلال شما را بپذیریم پس چطور است که دکتر بقایی بعد از واقعه ۳۰ تیر موضوع محاکمه و مصادره اموال قوام‌السلطنه را به شدت پیگیری کرد و حتی دکتر مصدق و دولت او را در این مورد تحت فشار قرار داد. حتی بعد از واقعه ۲۸ مرداد صریحاً اعلام کرد من در ۳۰ تیر، زمانی که تظاهرکنندگان به دربار حمله می‌کردند من جهت مبارزه مردم را به سوی قوام برگرداندم. منظورم این است که او بیش از آنکه با قوام مربوط باشد با شاه و دربار زدوبند داشت. بقایی حتی در سالهای بعد از انقلاب در مصاحبه‌ای به اشتباه خود در این مورد اعتراف می‌کند.

● شما به نکته خوبی اشاره کردید. همان‌طور که اطلاع دارید بیشتر سیاست‌پیشه‌گان در مسائل سیاسی به‌گونه‌ای عمل می‌کنند که معروف است اگر سیاستمداری سخنی بر زبان آورد شما خیال کنید که خلاف آن درست است. اتفاقاً دکتر بقایی در عصر ۳۰ تیر اظهارنظر عجیبی کرد که به نظرم قابل تأمل است. او توصیه کرد که تظاهرکنندگان به عنوان اعتراض به قوام به بالای بامها بروند و با قاشق و چوب به طشت و ظروف بزنند تا صدای زیادی منعکس شود و می‌گفت این نوع اعتراض در کرمان سابقه داشته است. این اقدام با مخالفت شدید دانشجویان مواجه شد اما به هر حال تصمیم گرفته بودیم تظاهرات علیه قوام را دنبال و خودمان آن را سازماندهی و کنترل کنیم.

اما برگردم به موضوع قبلی و دیدار سپهبدی با قوام، خلیل ملکی و جلال آل‌احمد و همفکران آنان نسبت به این اقدام مخالف بودند. ما و اعضای سازمان دانشجویان و جوانان مبارز هم که بدنه اصلی حزب بودیم با خلیل ملکی همراهی کردیم. در طرف مقابل دکتر بقایی و دوستان معدودش مانند عباس دیوشلی قرار داشتند. دامنه اختلافات به حدی بالا گرفت که در روز پنجشنبه ۱۷ مهر ماه ۱۳۳۱ چماقداران دکتر بقایی به دفتر حزب حمله کردند و متعاقب آن خلیل ملکی و دوستانش در روز یکشنبه ۲۰ مهر از حزب زحمتکشان جدا شدند و نیروی سوم را تشکیل دادند. تصور ما این بود که دکتر بقایی، سپهبدی را پیش قوام فرستاده تا به او بگوید ما با شما هستیم



ظاهرات دانشجویان دانشگاه تهران پنجمین ۱۴ بهمن ۱۳۳۷: ردیف ۱. سیاوش کسرای، ردیف ۲ از چپ به راست: اردلان، علی فروسی (چوب شمار به دست)، پزشکیور، عقب‌تو: کریم شیرازی معروف دانشجوی حقوقی (دوربین به گردن)

و به این حرفهایی که می‌زینم اهمیت ندهید چون فکر کرده بود قوام به هر صورت در مقام خود باقی می‌ماند. این مطلب بهانه‌ای برای جدایی گروه ملکی و ما از دارودسته بقایی شد.

□ مشاهدات شما از واقعه ۳۰ تیر چیست؟

● در سی تیر تعداد دانشجویان طرفدار نهضت ملی خیلی زیاد شده بود، به طوری که از تعداد دانشجویان طرفدار حزب توده بیشتر بود. صبح روز ۳۰ تیر از مقابل دانشگاه حرکت کردیم. من، یوسف جلالی، امیرقلی و چند نفر دیگر در وضعیتی بودیم که در حقیقت این تظاهرات را سرپرستی می‌کردیم. ما زیر لوای طرفداران دکتر مصدق و دانشجویان طرفدار حزب توده هم زیر لوای سازمان دانشجویان دانشگاه تهران جمع شده بودند. توده‌ایها اصرار داشتند که این دو صف به هم بپیوندند ولی ما اصرار داشتیم که از هم جدا باشیم، چون اعتقاد داشتیم تندرویهای غیرمنطقی توده‌ایها کار را به جایی رسانده که این دو گروه نمی‌توانند با هم هماهنگ باشند. مضافاً اینکه حزب توده نشان داده بود که به اخلاق سیاسی پایبند نیست. هماهنگی ما با آنها عملاً به معنی دنباله‌روی ما از آنان بود. به هر حال از مقابل دانشگاه حرکت کردیم تا به چهارراه کالج رسیدیم. از آنجا تصمیم گرفتیم به سمت بازار تهران حرکت کنیم. لذا از خیابان حافظ به طرف پایین آمدیم. به میدان حسن‌آباد رسیدیم و از آنجا به سمت چهارراه گلوبندک مسیر خود را ادامه دادیم، این مسیر را انتخاب کرده بودیم تا توده‌ایها از ما جدا باشند چون در غالب تظاهرات رسم بر این بود که از دانشگاه به سمت بهارستان حرکت می‌کردند ولی ما می‌خواستیم به سمت بازار برویم تا در بازار هم علاقه‌مندان بازاری دکتر مصدق به ما بپیوندند. اتفاقاً توده‌ایها از چهارراه کالج دیگر دنبال ما نبودند و به سمت بهارستان حرکت کردند و تا جایی که اطلاع پیدا کردم جمعیت آنان خیلی زود متفرق شد. به چهارراه گلوبندک که رسیدیم، ناگهان صدای بلند یا حسین یا حسین از میدان ارک به گوش رسید. حدس زدیم که به احتمال زیاد جمعیتی بازاری در آنجا حضور دارند. به نظرمان رسید که به آنان بپیوندیم. در میدان ارک دیدیم که نعش شخصی را روی تخت گذاشتند و جمعیت قسمتی از خیابان بوذرجمهری را پر کرده و به سمت جنوب سرازیر هستند. چون تعداد ما که دانشجوی بودیم بیشتر بود، هدایت جمعیت بازاری را هم خودبه‌خود به عهده گرفتیم. از میدان ارک به سمت بهارستان حرکت کردیم همین که از مقابل دادگستری گذشتیم متوجه

شدیم که در ضلع جنوبی سر راه تقاطع خیابان خیام و خیابان ورزش عده‌ای سرباز به زانو نشسته و تفنگها را به سوی مردم نشانه رفته‌اند. یک ردیف سرباز هم مقابل روزنامه اطلاعات به همین وضع به سوی مردم تفنگها را نشانه گرفته بودند. به چند نفر از کارگردانان تظاهرات توصیه شده بود که توجه داشته باشند وضعی پیش نیاید که مردم بی جهت کشته و زخمی شوند. به همین لحاظ روی احساسات مسئولیتی که می‌کردم در ضلع شمالی این تقاطع به ردیف اول جمعیت رفتم تا بلکه از حرکت آنان به سمت سربازان جلوگیری کنم. توصیه کردم به سوی خیابان ورزش حرکت کنند و از سمت میدان بهارستان به سوی مجلس بروند ولی سیل جمعیت و احساسات عمومی به گونه‌ای بود که مرا به طرف سربازان هل داد و بعد صدای یا حسین، بلندتر شد. سربازان که این شعار را شنیدند از حالت نشسته برخاستند و تفنگهای خود را جمع کردند. به نظر من آنان تحت تأثیر شعار یا حسین یا حسین مردم قرار گرفتند. به این ترتیب جمعیت از میان صف سربازان عبور کردند. وقتی که به ردیف دوم سربازان نزدیک شدیم همین که سربازان تصمیم گرفتند تفنگهای خود را جمع کنند، استواری که به نظر می‌رسید فرمانده سربازان است هفت تیر خود را درآورد و شروع به تیراندازی کرد. سربازان دیگر هم تیراندازی کردند. در مقابل روزنامه اطلاعات یک عده از مردم تیر خورده و به زمین افتادند. یکی از سربازان با قنداق تفنگ خود به پیشانی من زد و به زمین افتادم. در اطراف من افراد تیر خورده افتاده بودند. جمعیتی هم که در حال فرار بودند مرا لگدکوب کردند. در حالی که سرم کاملاً گیج رفته بود، وضع خوبی نداشتم. با تمام توان و از ترس جان، سعی کردم خود را از معرکه نجات دهم. به زحمت به سمت کوچه‌ای که در ضلع جنوبی قورخانه است و به خیابان باب همایون راه داشت رفتم و در انتهای کوچه مقابل قهوه‌خانه‌ای به زمین افتادم. دوستان مرا به داروخانه‌ای که در ضلع جنوبی چهارراه ولی عصر و انقلاب قرار دارد رساندند و در داخل داروخانه سرم را پانسمان کردند و بعد هم حدود ساعت ۲ بعدازظهر به کوی دانشگاه بردند. اما در مقابل روزنامه اطلاعات عده‌ای از بازاریان و دانشجویان کشته و زخمی شدند.

ساعت ۴ بعدازظهر برادرزاده دکتر عبدالله معظمی که دانشجوی رشته حقوق بود و ضمناً معاونت آقای بهمنش استاد دانشگاه و سرپرست کوی دانشگاه را به عهده داشت از طریق تلفن منزل دکتر معظمی خبردار می‌شود که قوام‌السلطنه استعفا داده و

دکتر مصدق دوباره به نخست‌وزیری رسیده است. او وقتی که شنید من زخمی شده‌ام به اتاقم آمد و مطلب را به من گفت. با همه ناراحتی که داشتم از جای خود بلند شدم و به خیابان آمدم و با دیگر دانشجویان به شادی پرداختیم.

به هر حال به نظر من دکتر بقایی ظاهراً طرفدار مصدق بود و باطناً با فرستادن دکتر سپهبدی نزد قوام از او طرفداری می‌کرد. در آن شرایط شاه که همواره از قوام می‌ترسید چون با آمریکاییها نزدیک بود و لاس می‌زد از او انتقام گرفت و دکتر مصدق را که به هیچ قدرتی وابسته نبود مجدداً به قدرت رساند. البته به نظر من شاه در آن شرایط که کاری از قوام بر نمی‌آمد منتظر بود تا عده‌ای از او بخواهند مصدق را دوباره سر کار بیاورد. این بود که دکتر معظمی و دیگران نزد شاه رفتند و شاه هم که این آمادگی را داشت پیشنهاد آنان را قبول کرد.

□ در کتاب سازمان دانشجویان دانشگاه تهران، آقای ضیاء ظریفی در ذکر وقایع سالهای ۲۹ و ۳۰ هیچ اشاره‌ای به حادثه ترور رزم‌آرا و وقایع پشت پرده آن، قانون ملی شدن صنعت نفت و همچنین تظاهرات روز ۲۳ تیر و آمدن هریمن که منجر به یک سری حوادث خونین شد نمی‌کند. در حالی که دانشجویان توده‌ای در این تظاهرات نقش زیادی داشتند، پس این تظاهرات را چه کسی اداره می‌کرده است؟

۲۶۴

● نه تنها اشاره نمی‌کند بلکه مطالب و شعارهای انحرافی را عنوان می‌کند. منظورم چپ‌رویهایی که تماماً به ضرر مردم تمام شد، بیان یک سری خواسته‌های صنفی و بی‌اهمیت در شرایط حساس که موضوع منافع ملی مطرح بود هیچ فایده‌ای ندارد. لازم بود ایشان در کتاب خود علناً به اشتباه خود اعتراف می‌کردند. باز تأکید می‌کنم که من با ایشان نظر شخصی ندارم و هنوز هم روابط میان ما صمیمی است. به این ترتیب جواب این سؤال شما روشن است چون آقای دکتر ضیاء ظریفی نمی‌خواسته در این مورد مطلبی بگوید و از نظر فکری برای او جالب نبوده است. در مورد تظاهرات روز ۲۳ تیر هر چند روزنامه‌ها و افراد وابسته به حزب توده تبلیغات زیادی در این مورد راه انداختند، به نظر من این حرکت که توده‌ایها بی‌شک در آن نقش زیادی داشتند برای خراب کردن وجهه دکتر مصدق و اینکه قادر به ایجاد امنیت در کشور نیست با نظر حزب توده انجام گرفت و خیلی به ضرر دکتر مصدق تمام شد.

حملة نیروهای نظامی به تظاهرکنندگان هم بدون نظر شخص دکتر مصدق بود. مسلماً عوامل انگلیس و دربار پهلوی در این آشوب نقش داشتند. هدف این بود که به

نماینده رئیس جمهور آمریکا وانمود کنند حزب توده در ایران خیلی قوی است. همه می دانیم که این تظاهرات به اشاره دربار به خون کشیده شد اما جالب است که روزنامه های توده ای بدون اینکه اشاره ای به دربار کنند بیشتر حملاتشان به دکتر مصدق بود. دکتر خنجی همیشه می گفت: ما در حالت تضاد بین دو امپریالیسم انگلیس و آمریکا نفس می کشیم، آنها حکم دو دیوار بتونی را دارند که هر اندازه به هم نزدیک شوند ما در این وسط له می شویم و هرچه از همه فاصله بیشتری داشته باشند ما راحت تریم.

□ آیا سازمان دانشجویان و جوانان مبارز در تظاهرات ۲۳ تیر شرکت داشت؟

● گروه ما مطلقاً در این تظاهرات شرکت نکرد چون ما با هر اقدامی که علیه مصدق صورت می گرفت مخالف بودیم. در این زمان خط ما از سازمان دانشجویان دانشگاه تهران جدا شده بود. ما در دوران دکتر مصدق حتی خواسته های صنفی دانشجویان را مطرح نمی کردیم چون باری بر مشکلات دکتر مصدق بود.

۲۶۵

□ در تمام دوران نخست وزیری دکتر مصدق بحرانها و آشوبهای مختلفی هر روز در قالب میتینگ و تظاهرات در داخل کشور انجام می گرفت، حتی زمانی که ایشان به شورای امنیت رفتند صحنه داخلی کشور دستخوش ناآرامی بود. به نظر شما ریشه این ناآرامیها چه بود؟

● اتفاقاً در این مورد خاطره ای دارم. زمانی که دکتر مصدق به شورای امنیت رفت کشور خیلی شلوغ بود. هر روز در دانشگاهها میتینگ بود. حزب توده کارگران را تحریک می کرد و آنها هم تظاهرات می کردند. به نظر من همه اینها به تحریک انگلیسیها بود. درست در زمانی که مصدق در آمریکا بود یکی از نشریات آمریکایی عنوان کرد که کشور ایران از کنترل دولت خارج شده و کمونیستها بر همه چیز تسلط پیدا کرده اند و خطاب به مصدق گفته بود شما بیخود به اینجا آمده ای، در حالی که نمی توانی امنیت را در داخل ایجاد کنی چطور می توانی از حقوق نفتی ایران دفاع کنی. این موضوع برای مصدق خیلی گران آمد. بنابراین، دکتر کریم سنجابی که وزیر فرهنگ بود را به ایران برگرداند و از او خواست تا به هر نحو ممکن اوضاع داخلی را آرام کند. سنجابی که از رهبران حزب ایران بود وقتی به ایران آمد در همین مورد پیامی داد. ما و تعدادی از پان ایرانیستها که حدود ۴۰ نفر می شدیم جلسه ای در حزب ایران تشکیل دادیم و در آنجا قرار گذاشتیم به هر قیمتی شده به نفع مصدق تظاهراتی راه بیندازیم. تعدادی



تویسرکانی، غلامحسین زیرک‌زاده، نهاوندی، مهندس احمد زیرک‌زاده، دکتر خراسانی
مهندس علیقلی بیانی، مهندس حشمت‌ناس، دکتر کمال چناب، سید اسماعیل فرجاد، فره‌وشی

۲۶۶

از دانش‌آموزان را هم با خود همراه کردیم و از دانشکده حقوق حرکت کردیم. ابتدا یک بار دور محوطه دانشگاه راه‌پیمایی کردیم بعد به سمت مجلس حرکت کردیم. صبح همان روز مهندس حسینی با نگرانی آمد و یک جوری ملت‌مانه به ما گفت: آقا کاری کنید که آبروی این پیرمرد در شورای امنیت حفظ شود. من گفتم تا جایی که بتوانیم تلاش می‌کنیم. این تظاهرات بسیار باشکوه انجام شد و عصر آن روز، روزنامه باخت امروز خیر این تظاهرات را با عکس و تفصیلات لازم منعکس کرد. هفته بعد هم مجله تایم در آمریکا عین عکسهای باخت امروز را در طرفداری از دکتر مصدق چاپ کرد. زمانی که دکتر مصدق به ایران برگشت در صحبت با همراهان خواست که با تعدادی از دانشجویان فعال که این تظاهرات را راه‌اندازی کردند از نزدیک آشنا شود. به این ترتیب یازده نفر از دانشجویان که من هم جزو آنان بودم انتخاب شدیم و با دکتر بقایی به منزل دکتر مصدق رفتیم. دکتر مصدق در اتاق مخصوص خود روی تخت آهنی مخصوص خود دراز کشیده بود. دکتر فاطمی هم کنار تخت نشسته بود. یادم

هست که دکتر مصدق خیلی ما را تأیید کرد و گفت لازم است مکی که جوان‌تر از بقیه است با جوانان دانشجو هماهنگ باشد و به فعالیتهای سیاسی دانشجویان سروصورت بدهد. خوب یادم هست که در آن موقع سرلشکر مزینی رئیس شهربانی بود و ما هم چون جوان و احساساتی بودیم از او به سبب روابط نزدیکی با شاه، به دکتر مصدق شکایت کردیم. دکتر مصدق در حالی که تقریباً به حالت نشسته به چند متکا تکیه داده بود پشت سر هم قاه‌قاه خندید و دراز کشید و باز نشست به طوری که ما خیلی تعجب کردیم. دکتر بقایی که مطلب را خوب فهمیده بود گفت: آقا بریم، بریم و ما را از اتاق بیرون آورد. از او پرسیدم آقا جریان چه بود؟ گفت: هیچی جوابی نداشت به شما بدهد، خودش را به آن راه زد. آنجا بود که فهمیدم این مرد خیلی باهوش است چون اگر نظر ما را تأیید می‌کرد، ما علیه مزینی شلوغ می‌کردیم و اگر جواب مخالف می‌داد ما سروصدا می‌کردیم و باز بدتر می‌شد. بنابراین، بهتر بود به همین شکل ما را دک می‌کرد.

□ آقای مکی چه نقشی در سمت و سو دادن به فعالیتهای سیاسی دانشجویان داشت؟

۲۶۷

● خیلی دوست داشتم که مرحوم مکی زنده می‌بود و من این مسئله را مطرح می‌کردم. اما به هر حال چون یک نکته تاریخی است وظیفه خود می‌دانم این قضیه را عنوان کنم. ما یازده نفر قرار شد که از آن پس با آقای مکی ارتباط داشته باشیم. یک روز جمعه آقای مکی ما را به شبستان مجلس برد. همان جا نشسته بودیم که صحبتها شروع شد و تصور می‌کنم برای اولین بار مکی مخالفت خود را با دکتر مصدق نشان داد. او در صحبتهای خود گفت: شما جوانید و من هم تا حدودی جوانم و اگر این موضوع را بپذیرید ما باید با همدیگر کار کنیم. ما نمی‌دانیم این پیرپاتالها وقتی به خارج می‌روند آنجا چه بندوبستی می‌کنند.

□ تاریخ دقیق این دیدار را به یاد دارید؟

● پانزده یا بیست روز از بازگشت دکتر مصدق از شورای امنیت می‌گذشت. من همین که این جمله را از آقای مکی شنیدم به او گفتم آقا این چه حرفی است که شما می‌زنید، من دکتر مصدق را از نوشته‌های شما و تعریفهایی که شما از ایشان کردید شناختم، هیچ فکر نمی‌کنید با گفتن چنین حرفها ما را دلسرد می‌کنید. قرار است شما، ما را نسبت به حمایت از دولت و آقای دکتر مصدق پشتیبانی کنید. هیچ فکر کرده‌اید که این

حرفها چه تأثیری در روحیه ما و جوانان خواهد داشت. مکی که دست پاچه شده بود گفت: آقا من همین جور گفتم و موضوع را برگرداند. به نظر من این نخستین مخالفتی بود که مکی نسبت به دکتر مصدق از خود نشان داد. می دانید که او در منزل الهیار صالح داد و بیداراه انداخته بود که چرا مصدق او را به آمریکا نبرده است. به هر حال حوالی ظهر بود که از مجلس بیرون آمدیم. مکی آن زمان یک اتومبیل شورلت سیاه‌رنگ داشت به ما گفت شما یازده نفرید و با من دوازده نفر می شوید. شش نفر با ماشین من و شش نفر هم با اتومبیلی که می‌گیریم به چلوکبابی آستارا در تجریش می‌رویم و دعوت کرد که همگی میهمان او باشیم. من گفتم آقای مکی به دلیل این حرفی که شما زدید من دعوت شما را قبول نمی‌کنم. آقایان دیگر هم خودشان باید تصمیم بگیرند. آنان هم قبول نکردند و هیچ‌کدام از ما قبول نکردیم و به عبارتی رشوه نگرفتیم. به نظرم او می‌خواست از ما دلجویی کند تا این حرف او جایی درز نکند.